



گفت و گو

# آشتی با طالبان در لندن

## گفت و گو با فرزانه روستایی

انجام نشد (پول و بازسازی) از حدود ۳ سال پیش جوانه های رشد طالبان در افغانستان خود را نشان داد و طالبان کم کم در مناطق مختلف حرکت ها و پیشرفت هایی کردند که در مجموع گفته می شود در حال حاضر ۸۰ درصد افغانستان در دست طالبان است و طالبان امروز دیگر جریانی نیست که بتوان از آن غفلت کرد. امروزه آنها به گونه ای دولت سایه در افغانستان هستند.

■ یکی از همکاران مادر زمان حمله امریکا به افغانستان این پیش بینی را داشت که پس از مدتی طالبان دوباره سازماندهی می کنند و قدرت را به دست می گیرند که این موضوع در چشم انداز ایران هم منعکس شد.

□ این پیش بینی بسیار جالبی بوده، زیرا در آن دوران کسی چنین حدسی نمی زد و همه گمان می کردند امریکای دموکرات و قدرتمند همه چیز را اصلاح می کند و طالبان و القاعده به تاریخ می پیوندند.

واقیعت این است که طالبان بخش های بزرگی از افغانستان را اداره می کند و بدون ملاحظه طالبان نمی توان هیچ کاری در افغانستان کرد. با وجودی که امریکایی ها تعداد زیادی عملیات انجام داده اند و نماینده ویژه ای برای افغانستان فرستادند، ملاحظه می کنید که روند فعالیت های انتحاری و بمبگذاری طالبان هنوز رو به افزایش است و تبدیل به قدرتی شده اند که نمی توان آن را نادیده گرفت. طرح تماس با طالبان پیش از این هم مطرح شده بود، اما نیاز بود که این پروسه مشروعیت بیابد و کرزای در روابط رسمی آن را وارد کند. اگر اشتباه نکنم حدود یک سال پیش انگلیسی هادر موسی قلمه نیز با طالبان تماس و نشست هایی داشتند و این تماس اعتراض بسیاری را برانگیخت. بسیاری فکرمی کردند انگلیسی هادوباره زیر آبی می روند ولابی های پنهان را در افغانستان و پاکستان فعال می کنند. دودور

پردازیم حتماً باید به این چند عامل توجه کنیم: در سال ۲۰۰۱ که امریکایی ها وارد افغانستان شدند و طالبان حذف شد، به نظر نمی رسید دیگر جایی برای حضور طالبان وجود داشته باشد، اما به دلیل ناکارایی دولت حاکم بر افغانستان و نظارت ضعیف نظام بین الملل و نیز وعده های کمکی که به افغانستان



پیش از این وقتی کرزای اعلام می کرد "من دست خود را به سوی برادر ملا عمر دراز می کنم" تا برای بازسازی افغانستان کمک کند، نظر خود کرزای بود و بسیاری با آن موافق نبودند، اما اکنون و پس از تشکیل کنفرانس لندن، مذاکره به عنوان راهکاری برای خروج از بحران افغانستان مورد شناسایی قرار گرفته است

■ در پی گفت و گوهای پیشین درباره مسائل افغانستان و پاکستان با شما و دیگر کارشناسان استقبال خوبی از سوی خوانندگان نشریه در این باره شد، در این راستا در این شماره نیز با شما به گفت و گو نشستیم. □ افغانستان در حال حاضر موضوع مهم ترین بحران و دغدغه ای است که سیاست امریکایی با آن روبرو است و احتمالاً کل سیاست خارجی امریکارا در یکی دو دهه آینده به خود درگیر خواهد کرد. زمانی عراق مهم ترین موضوع جهانی بود، اما در حال حاضر هیچ موضوعی در دنیا تا به این حد اهمیت ندارد.

■ گرچه بدون جار و جنجال سیاسی و بدون تصویب قانون نفت عراق حدود ۱۰۰ میلیارد بشکه قرارداد نفت بسته شده، اما در این میان به نظر می رسد موضوع گفت و گو با طالبان مهم ترین ستون رسانه ای بحران افغانستان باشد.

□ بله، اگر به کنفرانس ژانویه ۲۰۱۰ لندن برگردیم می بینیم که بر اساس دادن مشروعیت بین المللی به طالبان و کنار آمدن با آن سازماندهی شد. این کنفرانس تشکیل شد تا نظام بین الملل بپذیرد طالبان رسماً دوباره وارد قدرت شود.

■ مگر نظام بین الملل به طالبان متمایل شده است؟ □ بحث مذاکره کردن یا نکردن و طالبان خوب و طالبان بد، موضوع جدیدی نیست، ولی این که به صورت رسمی همه توافق کنند طالبان دوباره وارد روابط قدرت در افغانستان شود، پدیده ای است که تحت پوشش کنفرانسی که سازمان ملل برگزار کرد، مشروعیت بین المللی یافت. پیش از این وقتی کرزای اعلام می کرد من دست خود را به سوی برادر ملا عمر دراز می کنم تا برای بازسازی افغانستان کمک کند، نظر خود کرزای بود و بسیاری با آن موافق نبودند، اما اکنون و پس از تشکیل کنفرانس لندن، مذاکره به عنوان راهکاری برای خروج از بحران افغانستان مورد شناسایی قرار گرفته است. پیش از این که به کنفرانس لندن

اسفند ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۸۹

فرزانه روستایی



مذاکره با طالبان نیز از سوی دولت مرکزی افغانستان با طالبان در مکه صورت گرفت که با نظارت عربستان بود. آنها هم به جایی نرسیدند. با این حال به نظر می‌رسید حتی اگر چند دور مذاکره ناموفق هم با طالبان انجام شود، باز نوعی موفقیت است. از آنجا که در هر حال دولت افغانستان نتوانست افغانستان را اداره کند و نیروهای نظامی غربی نتوانستند طالبان را سرکوب کنند و یا به عقب بازگردانند، تسلیم واقعیت افغانستان شلشد. این واقعیت که با کسی که ایجاد ناامنی می‌کند و بخش‌هایی از افغانستان را اداره می‌کند و مذاکره شوند.

تفاوت کار کردهای دو دولت اوپاما و بوش در مورد بحران افغانستان چگونه بود؟

با نظر می‌رسد راهکار دولت بوش این بود که ماجرای افغانستان همین طور ادامه داشته باشد و همواره نیروی نظامی بفرستند و چالشی بدون پایان باشد. بر آورد آنها از جریان‌ها خیلی دقیق نبود و به عاقبت آن‌ها نیندیشیده بودند. اما ادامه جریان به دست اوپاما افتاد. سیاست خارجی دولت اوپاما با وجود این که کارشناس قدرتمندی چون هالبروک را برای مدیریت بحران فرستاد، اما در نهایت و با اچار به این رسیدند که نمی‌توان کاری کرد و راه حل بحران افغانستان هم نظامی نیست و هم پیچیده تر از آن است که آنها فکر می‌کردند. وزارت خارجه امریکا فکر می‌کرد به واقع می‌توان ماجرای افغانستان را جمع کرد. می‌توان شمایل افغانستان را تغییر داد، اما دست کم در یک سالی که اوپاما آمده، جدا از این که چه تغییر و تحولاتی در امریکا صورت گرفته، اوضاع افغانستان به قدری تغییر کرده که هر چه می‌گذرد، غیر قابل پیش‌بینی تر می‌شود. برای مثال هیچ کس گمان نمی‌کرد که چنان انتخابات مفتضحانه‌ای در افغانستان انجام شود که روند تحولات افغانستان را اساساً تغییر دهد.

می‌شد انتخابات سالم تری برگزار شود، ولی نوع انتخابات و اتفاق‌هایی که در افغانستان افتاد نشان می‌دهد این جامعه به شدت غیر قابل پیش‌بینی است. متأسفانه در حالی که غیر قابل پیش‌بینی است به نظر می‌رسد بخش‌های مهمی از معادلات این کشور هر چه می‌گذرد بیشتر در دست طالبان قرار می‌گیرد.

چرا اکنون مذاکره حمایت می‌شود؟  
این بخشی از سیاست خارجی دولت اوپاما است که در بحران‌های بین‌المللی تراجایی که ممکن است مذاکره را حمایت کنند. در مورد ایران هم حتی پیش از این که اوپاما رئیس‌جمهور شود، مذاکراتی بدون شرط، مقدمه و واسطه و پیشنهاد کرده بود. اکنون نیز همان راهکاری

را برای افغانستان تجویز می‌کنند که برای بحران اعراب و اسرائیل توصیه می‌کنند و برای روابط ایران و امریکا هم چنین نسخه‌ای را می‌پیچند. مذاکره راه‌حلی است که امریکایی‌ها در سیستم جدید خود، می‌خواهند در همه جا آن را بیاورند. اما به نظر می‌رسد این تجربه در افغانستان از آخرین شانس‌های موجود است. اگر طالبان ۸۰ درصد از خاک افغانستان را گرفته‌اند، مسلماً کاملاً بازو رو بخش‌هایی از آن با اقبال مردم روبه‌رو بوده است. اقبال و رضایت مردم تأثیر قابل توجهی در حضور مجدد طالبان داشته است. از این مقطع به بعد کارایی سازماندهی‌ای به نام کنفرانس لندن زیاد می‌شود تا بتوان با طالبان به صورت رسمی مذاکره کرد، گفت‌وگو امری مذموم نباشد و کسی نتواند با آن مخالفت کند و اگر در آن مصالحه‌ای صورت گیرد مورد اقبال عمومی باشد.

حدود یک سال پیش انگلیسی‌ها در موسی قلعه نیز با طالبان تماس و نشست‌هایی داشتند و این تماس اعتراض بسیاری را برانگیخت. بسیاری فکر می‌کردند انگلیسی‌ها دوباره زیر آبی می‌روند و لابی‌های پنهان را در افغانستان و پاکستان فعال می‌کنند. دو دور مذاکره با طالبان نیز از سوی دولت مرکزی افغانستان با طالبان در مکه صورت گرفت که با نظارت عربستان بود. آنها هم به جایی نرسیدند

شنیده شده تنها تفاوت این کنفرانس در نظر گرفتن بودجه‌ای است تا طالبان را آموزش و شغل دهند و به آنها کمک مالی کنند، یعنی هم نیروی نظامی را افزایش داده، هم راه‌مذاکره را باز کرده و هم راه پول و خریدن افراد را. اما چرا این کنفرانس در لندن تشکیل شد و چه نتایجی در برداشت؟

با دلیل نفوذ سنتی‌ای که انگلیسی‌ها در افغانستان و در منطقه قبایلی پاکستان قدیم و جدید دارند و اینکه انگلیسی‌ها در موسی قلعه مذاکراتی با طالبان داشتند زمینه‌ای بود تا پروژه مذاکره با طالبان به نام انگلیسی‌ها کلبه بخورد.

آیا به دلیل این نبود که بیشترین مخالفت با اعزام نیروی نظامی به افغانستان از سوی مردم انگلیس بوده و حساسیت بیشتری روی این جریان داشتند؟ در انگلستان نیز تظاهرات زیادی از سوی مردم شکل گرفت.

تا آنجا که من آگاهی دارم حساسیت روی اعزام نیرو و ریخته نشدن خون سرریزان ناتو در افغانستان به شدت در جامعه بین‌الملل و کشورهای که نیرو می‌فرستند، افزایش یافته است. لابی تماس‌های پنهانی انگلیسی‌ها بسیار قوی است و از این رو این کنفرانس می‌توانست در لندن نتایج بیشتری از پاریس، بن یا نیویورک داشته باشد. این کنفرانس بدون تعیین هیچ راهکار مشخص و زمانبندی اساسی و نیز توضیحی در مورد چگونگی و چرایی مسئله، تنها مذاکره با طالبان را تأیید کرد. نظام بین‌الملل هنوز هیچ ارزیابی از سوی مقابله، یعنی طالبان ندارد که آیا آنها به واقع به مذاکره می‌پیوندند و به چه ترتیبی؟ آیا بحث طالبان خوب و بد مطرح است یا قرار است طالبان با کلیتی که دارد و مذاکره شود؟ از آنجا که هیچ پرسش‌آوردی از درون طالبان وجود ندارد، هیچ چارچوبی برای مذاکره مطرح

نشده و تنها گفته شده دولت افغانستان مجاز است هر کاری می تواند برای مذاکره با طالبان انجام دهد.  
■ البته شرطی وجود داشت که القاعده وارد کار نشود.

□ در توضیحات بعدی نشان می دهد که این جریان پیچیدگی زیادی دارد. پیش از این مطرح بود که طالبان حتما باید قانون اساسی افغانستان را بپذیرند و اسلحه را هم زمین بگذارند. در این کنفرانس با توجه به پیچیدگی روابط و این که حساب و کتابی از طالبان در دسترس نیست، اصلاً تأکید بر این که آنها قانون اساسی را بپذیرند یا اسلحه را زمین بگذارند نشده است، ولی کلیت مذاکره مورد تأیید قرار گرفت، از همین رو مشخص نیست به نتیجه برسد یا نه. راهکار کنفرانس برای تماس با طالبان بسیار کلی و بدون توضیح است.

■ یعنی حتی شرط القاعده را هم منظور نکرده اند؟  
پس از کنفرانس لندن همه تأکید داشتند که شرط جدا شدن از القاعده مورد تأکید بوده است. پیش از این هم شما در مقاله ای نوشته بودید که ملا عمر نامه ای طولانی نوشته و گفته طالبان در آینده دخالتی در کشورهای دیگر نخواهد کرد، یعنی تلو یحاضر خود را با القاعده مشخص کرده بود.

□ بله همین طور است. اما خبرهای مختلفی از تحولاتی که اتفاق می افتاد و رایزنی های صورت گرفته می رسد. این که اخبار تا چه حد قابل تکیه باشند تا گام هاروی آن استوار شود مورد تردید است. حتی بعد از کنفرانس لندن پسرین لادن گفت که روابط القاعده و طالبان مصلحتی است، یا مواضعی از طالبان به رسانه ها در داده شد تا این گونه برداشت شود که اتفاق هایی در طالبان دارد می افتد. اما این که یک بیانیه برداشت صریح از آن داشته باشیم، باید گفت هنوز بسیار ناکافی است. چند اتفاق دست به نقد در کنفرانس لندن رخ

**این بخشی از سیاست خارجی دولت او با ماست که در بحران های بین المللی تا جایی که ممکن است مذاکره را حمایت کنند. در مورد ایران هم حتی پیش از این که او با ما رئیس جمهور شود، مذاکراتی بدون شرط، مقدمه و واسطه را پیشنهاد کرده بود. اکنون نیز همان راهکاری را برای افغانستان تجویز می کنند که برای بحران اعراب و اسراییل توصیه می کنند و برای روابط ایران و آمریکا هم چنین نسخه ای را می پیچند**

داده که مهم است:

۱- حدود ۱۴۰ میلیون دلار در کنفرانس لندن اختصاص داده شده که نبروهایی از طالبان که جدا می شوند و حاضرند اسلحه خود را کنار بگذارند و شغل خاصی ندارند، اگر لازم شد دوره های تعلیمی بگذارند و برای آنها ایجاد اشتغال شود. این مبلغ به گونه ای تضمین کسانی است که صفوف طالبان را می خواهند ترک کنند. پیش از برگزاری کنفرانس لندن هم اخباری بود که مطرح می کرد ما می خواهیم به آنها خدمات و امنیت بدهیم.

۲- یکی دو روز پیش از برگزاری کنفرانس لندن، سازمان ملل پنج نفر از سران طالبان را از فهرست سیاه بیرون آورد. نخستین آنها احمد وکیل متوکل وزیر خارجه و وزیر تجارت طالبان بود. کسری از سازمان ملل خواست رهبران

طالبان از جمله ملا عمر از فهرست سیاه خارج شوند تا بتوانند آزادانه در آن کنفرانس شرکت کنند. مقام های امریکایی اعلام کردند ما فهرستی چند صد نفره از فهرست سیاه طالبان داریم که در آن بسیاری مرده اند، دستگیر شده و یا برخی از آنها در زندان هستند. در هر حال این فهرست باید مورد تجدید نظر قرار گیرد، زیرا کاملاً قدیمی است. در میان آنها زندانیانی هستند که در زندان های مخفی امریکا بوده و حتی برخی از آنها آزاد شده اند. قضیه مهم این است که فعلیتی شروع شده، برای این که طالبان از حاشیه و سایه بیرون بیاید و علنی شود. اگر این مجموعه را کنار هم قرار دهیم نشان می دهد جامعه بین الملل از سرناچار و از آنجا که دیگر راه حلی باقی نمانده برای کنار آمدن با طالبان تسلیم شده اند تا بتوانند با آنها کنار آمد.

۳- تاکنون بودجه ای که جامعه بین الملل بر اساس آن به افغانستان کمک می کرد، ۲۰ درصد بود که با نظارت نهاد های بین الملل صورت می گرفت و ۸۰ درصد را خود جامعه بین الملل تخصیص می داد، اما بر اساس کنفرانس لندن این ۲۰ درصد به ۵۰ درصد افزایش پیدا کرده که امر مثبتی است. پیش از این ۲۰ درصد کمی که از مجموع کمک های بین الملل به دولت افغانستان می شد فقط بر آن نظارت می شد. در حال حاضر همکاری جامعه بین الملل با افغانستان مشروط شده است. آنها می گویند اگر پروژه شما موفق بود، کمک می کنیم ولی اگر موفق نبود کمک نمی کنیم. بحث رفم و اصلاحات در افغانستان در کنفرانس لندن به صورت جدی شروع و بیشتر مشروط شده است.

۴- پس از این که دکتر عبدالله مبارزات انتخاباتی را ادامه نداد، حتی انصراف نداد کناره گیری هم نکرد و تنها تا کنیکتی اعلام کرد دیگر به مبارزات ادامه نمی دهد، کسری از رئیس جمهور افغانستان اعلام شد؛ رئیس جمهوری که تمام جریان های افغانستان بر فاسد بودن روند انتخابات آن اتفاق نظر داشتند. کسری از معرفی اعضای کابینه به پارلمان هم دچار مشکل بود. در دوره انتخاب کابینه، مجلس بخش اعظم وزیران را تأیید نکرد. اعتباری که کسری از افغانستان و سیستم حکومتی دارد بسیار مخدوش و مسئله دار است. اتفاقی که در کنفرانس لندن افتاده این است که کسری توانست مشروطیتی از نظام بین الملل بگیرد. جامعه بین الملل نسبت به هر آنچه در انتخابات اتفاق افتاده بود چشم پوشی کرد. اما در کنفرانس لندن به کسری پیام دادند که ما حاضریم به هر شیوه ای از تو حمایت کنیم.

■ کنفرانس لندن در خارج از افغانستان تشکیل

## AFGHANISTAN THE LONDON CONFERENCE



AFGHANISTAN  
THE LONDON CONFERENCE

AFGHANIS

شده است، ولی چرا هیچگاه لوی جرگه تحول را شروع نمی کند؟ چرا فرد مورد نظر امریکا چون کوزای باید چنین پیشنهادی بدهد؟  
واقعیت افغانستان این است که شاکله این کشور از سال ۲۰۰۱ به بعد بر اساس نیروهای نظامی ناتو و ایساف شکل گرفته است. سنگ زیربنایی و ستون اصلی این تشکیلات، ارتش امریکانو ناتو بوده است. بدون حضور نیروهای ناتو و ارتش امریکا، قطعاً کوزای یک هفته هم دوام نمی آورد. شما باید بدانید که افغانستان در ۸ سال گذشته چگونه اداره شده و چگونه امنیت نسبی در آنجا برقرار شده است. این دولت کوزای نبوده که این نظام را برپا کرده، بلکه نیروهای خارجی افغانستان را نگاه داشته اند، در نتیجه تصمیم های آنها هم در ادامه این جریان نقش مهمی دارد.

■ حال آیا لوی جرگه نتایج کنفرانس لندن را خواهد پذیرفت؟  
با توجه به این که بحران لاینحلی که وجود دارد و یادیراه حلی برای آن پیدا کرد، پارلمان حاضر نشده کابینه کوزای را بپذیرد، و در نهایت کوزای اعلام کرده در بهار آینده لوی جرگه را تشکیل می دهد و موضوع دعوت از طیف هایی از طالبان را در آنجا مطرح می کند لوی جرگه قرار است به نهای شدن طرح مذاکره با طالبان رای دهد. برای شرایطی که در افغانستان وجود دارد و اتفاق هایی که می افتد، هنوز هیچ توضیح دقیقی وجود ندارد که چرا پارلمان دوباره کابینه کوزای را رد کرده است. جامعه افغانستان پیچیدگی هایی پیدا کرده و اصلاً دراز ذهن نیست که لوی جرگه هم زیر بار کنار آمدن با طالبان نرود، اما در هر حال از نظر سیستم حقوقی داخلی قرار شده لوی جرگه این طرح را نهای کند، اما کوزای منتظر تصویب لوی جرگه نشد. او از کنفرانس لندن به عربستان سعودی رفت و با توجه به این که حامی اصلی طالبان، سعودی ها هستند، سعی کرد توجه آنها را برای سازماندهی دور جدیدی از مذاکرات جلب کند.

■ یک بازار امریکایی ها از ملک عبدالله پرسیدند چرا چند میلیون دلار به مدارس طالبان کمک کردید، وی پاسخ داد آنها چندین برابر درآمد مواد مخدر دارند و این در مقابل آن رقمی نیست.  
[به تازگی سازمان ملل گزارشی به نام جرم و جنایت و فساد در افغانستان منتشر کرده. این گزارش می گوید سهمی که طالبان اکنون از جریان مواد مخدر در افغانستان می برند، برخلاف آنچه گفته می شده، یعنی ۵۰، ۶۰ یا ۷۰ درصد نیست، بلکه بسیار کمتر از این و در حد ۲۰ درصد است. در این گزارش اشاره شده که درآمد طالبان از مواد مخدر

نیست و آنها درآمد های متنوع تری مانند کمک از سعودی ها و حامیان شان در سطح بین الملل دارند. این گزارش اشاره می کند که متحدان مجاهد امریکادر افغانستان در رشد و گسترش کشت مواد مخدر بسیار بیشتر از خود طالبان تأثیر داشته اند، زیرا طالبان وقتی روی کار آمدند شروع به محدود کردن کشت و برداشت تریاک کردند. اما تمام مجاهدانی که با امریکایی ها علیه طالبان متحد شدند، از آنجا که پول های کلانی از تجارت و سکوت نسبت به تجارت مواد مخدر به دست می آورند، تأثیر بیشتری در کشت مواد مخدر داشتند تا خود طالبان و هنوز ما ترجیح می دهیم همه چیز را در افغانستان به گردن طالبان بیندازیم، اما واقعیت قضیه این گونه نیست.

به نظر می رسد عملیاتی که طالبان طی دو سه هفته گذشته و پیش از کنفرانس لندن انجام دادند، بسیار چشمگیر و به نوعی عملیات پرستیژی بود، یعنی طالبان به دنبال کسب پرستیژ بود و این می تواند نشان دهد که طالبان هم نگاهی به مذاکره دارد و تلاش می کند وزن خود را بالا می برد و تلاش بیشتری بگیرد، ولی این که هنوز خط و مرز روشنی میان القاعده و طالبان وجود ندارد مهمترین ابهامی است که تصمیم های کنفرانس لندن و مذاکرات را زیر سؤال می برد.

■ حکمتیاری می گویند تأثیری که بن لادن روی ملا عمر داشته، تأثیری مکتبی و ایدئولوژیک بوده و به کاهش کشت مواد مخدر انجامیده است.  
[بله، اگر واقعیت ماجرا را ندانیم متوجه نمی شویم چه اتفاقی در حال رخ دادن است. من ترجیح می دهم به گزارش های سازمان ملل بیشتر تأکید و اعتماد کنم تا گزارش های پاکستانی ها یا دیگران. اوضاع افغانستان همواره در حال پیچیده شدن و به هم ریختن است. مهمترین نکته ای که در ارتباط با طالبان وجود دارد این است که هنوز هیچ گونه سندی مبنی بر این که طالبان از القاعده جدا شده در دست نیست و نمی توان گفت طالبان حاضر است قدمی بردارد، حتی اگر القاعده مخالف باشد. مستند قابل اعتمادی وجود ندارد که طالبان به واقع

حاضر است وارد مذاکره شود. اگر قرار است تغییر و تحولاتی صورت گیرد، طی یکی دو سال به نتیجه می رسد و تحولاتی که لازم است که طالبان را وادار کند پای مذاکره بنشیند، در ۲ یا ۳ ماهه انجام نمی گیرد.  
■ حمله ای که روز تحلیف ریاست جمهوری افغانستان از سوی طالبان به کاخ ریاست جمهوری صورت گرفت چگونه قابل تحلیل است؟ دست القاعده در کار بوده یا طالبان؟  
[در معادلات کلان شما به میز آنسی که توان دارید عملیات انجام دهید، ارزش و وزن دارید. به میزانی که عملیات نکنید و نمایش زور نداشته باشید وزن سیاسی خود را کاهش داده اید.

■ آیا می خواهند وزن خود را بالا ببرند یا می خواهند معادلات را به هم بزنند؟  
[به نظر می رسد عملیاتی که طالبان طی دو سه هفته گذشته و پیش از کنفرانس لندن انجام دادند، بسیار چشمگیر و به نوعی عملیات پرستیژی بود، یعنی طالبان به دنبال کسب پرستیژ بود و این می تواند نشان دهد که طالبان هم نگاهی به مذاکره دارد و تلاش می کند وزن خود را بالا می برد تا امتیازات بیشتری بگیرد، ولی این که هنوز خط و مرز روشنی میان القاعده و طالبان وجود ندارد مهمترین ابهامی است که تصمیم های کنفرانس لندن و مذاکرات را زیر سؤال می برد. برخی از کارشناسان معتقدند رابطه طالبان و القاعده هنوز از رابطه انگلیس و امریکا هم بهتر است. این دو کشور در موارد زیادی با هم به توافق نمی رسند، ولی نشانه ای مبنی بر این که بیان کنند این دو کشور را برای مثال القاعده و طالبان دچار اختلاف باشند و نظرات مختلفی در مورد مذاکره داشته باشند دیده نمی شود.

■ ظاهراً ۸۰ درصد افغانستان توسط طالبان اداره می شود. کوزای می گویند من می خواهم طالبان را ضمیمه روال جاری خود کنم، اما طالبان با توجه به قدرت خود می گویند کوزای دیگر قدرتی نیست و او باید ضمیمه ما شود.  
[توضیحی که برای این پرسش مهم شما وجود دارد این است که کوزای می خواهد طالبان را به مشارکت در قدرت دعوت کند تا طالبان جزئی از قدرت شوند و از روند تخریب کنونی دست بردارند. طالبان نمی خواهد گوشه ای از قدرت در افغانستان را داشته باشد، بلکه تمام افغانستان و حکومت را می خواهند. وقتی آنها چنین چیزی می گویند، یعنی به نوعی بیسان می کنند که کوزای را نمی خواهند. طالبان هیچ جا اشاره ای نداشته اند که اگر سه یا چهار استان یا واز تخانه را به ما بدهید ما آرام می گیریم، بلکه آنها خود را نماینده کل جامعه افغانستان می بینند. آنها با واز تندی با ادامه

حمله های نظامی و انتحاری می توانند افغانستان را بگیرند، چرا پشت میز مذاکره بنشینند.

پیش از کنفرانس لندن خبرهایی منتشر شده بود (البته این می تواند ترغیب طالبان باشد) که طالبان گفته ما پای میز مذاکره نمی نشینیم و به تهدیدهای خود ادامه می دهیم. حتی این که طالبان گفتند ما به مدارس دخترانه حمله نمی کنیم و یا از خاک افغانستان کشورهای دیگر را مورد هدف قرار نمی دهیم ممکن است به معنی اختلاف بین القاعده و طالبان باشد. با این حال، حتی اگر این اخبار درست باشد و انحرافی نباشد، برای این که نتیجه گیری شود طالبان اهل مذاکره و کنار آمدن است، هنوز بسیار اندک است. شواهد درون القاعده حاکی از آن است که القاعده به گونه ای پدر خوانده جریان افراط در افغانستان و پاکستان است. هیچ نشانه ای مبنی بر این که القاعده نظر خود را تغییر داده باشد وجود ندارد. روز اول کریمس امسال (۲۰۱۰) جوانی نیجریه ای در یکی از پروازهای داخلی امریکا قصد منفجر کردن هواپیمایی را داشت. القاعده با این عملیات پرستیژی می خواست نشان دهد هنوز بر سر مواضع خود باقی مانده و کوتاه نیامده است.

پرسش این است با این که دستگاه اطلاعاتی امریکا و سپاهي دانستند عمر فاروق عبدالملک مشکل دارد و پدرش هم به این اشاره کرده بود، چرا به این اهمیت ندادند و توانسته بود بلیط بگیرد؟ آیا برای عمق دادن به تضاد مسیحی-موسلمان نبود؟

در این که القاعده جریانی خشن و طرز تفکرش این است که هر غربی کافر و هر شیعه ای نجس است تردیدی نیست.

یک جناح غرب هم این گونه می اندیشد. برژینسکی در کتاب خود می گوید معادله ای وجود دارد که بسیاری از غربی های می گویند هر مسلمانی تروریست است و مسلمان ها هم می گویند همه غربی ها کافرند، این معادله نه به نفع اسلام

برخی از کارشناسان معتقدند رابطه طالبان و القاعده هنوز از رابطه انگلیس و امریکا هم بهتر است. این دو کشور در موارد زیادی با هم به توافق نمی رسند، ولی نشانه ای مبنی بر این که بیان کند این دو کشور یا برای مثال القاعده و طالبان دچار اختلاف باشند و نظرات مختلفی در مورد مذاکره داشته باشند دیده نمی شود

است و نه به نفع امریکا.

من معتقدم جریان طالبان خوب و بد و نیز وجود داشتن فاصله بین طالبان و القاعده، ادله ای کافی ندارد تا نشان دهد به واقع طالبان حاضر است جایی کوتاه بیاید و برای سر نوشت افغانستان پای میز مذاکره ای بنشینند. اگر هم چنین اتفاقی بیفتد، باید به یک اختلاف جدی میان القاعده و طالبان بینجامد. اگر القاعده قرار باشد کوتاه بیاید و مصالحه طالبان با کرزای و امریکایی ها را بپذیرد، برای چه باید در خطوط داخلی امریکا هم بگذازد؟ اتفاق های دیگر قابل توجه نیز ممکن است بیفتد. تا کیدمی کنم طالبان توانسته به قدری مواضع خود را تحکیم کند که امریکایی ها، کرزای و جامعه بین الملل مجبور شده اند کوتاه بیایند و راه حل های غیر نظامی افغانستان را بیازمایند. حال که چنین است چرا طالبان و القاعده به فعالیت قبلی خود ادامه ندهند و با یک جنگ فرسایشی دراز مدت افغانستان را اشغال نکنند؟ از ذهنیت طالبان چنین بر می آید که این گونه عمل کردن برایشان راحت تر است از مذاکره کردن، زیرا انسجام درونیشان نیز حفظ می شود. آنها تمام

افغانستان را می خواهند و بشیوه خودشان.

این که امریکایی ها و کرزای روی مذاکره با طالبان اصرار می کنند از موضع نظامی گری است، زیرا معتقدند در جه و شدت این نظامی گری را به قدری بالا می بریم تا هزینه های تحمیل شده به طالبان افزایش یابد و کوتاه بیایند.

شاید این گونه نباشد. همه معادلات نشان می دهد که ۳۰ هزار نیروی نظامی که هیچ، حتی ۶۰ هزار نیروی نظامی اضافی هم معادلات امنیتی کنونی افغانستان را به هم نمی ریزد.

تحلیل نظامی ها این است که با فشار نظامی زندگی بر طالبان سخت می شود.

من سندی یا موردی که اظهارات شمارا تأیید کند ندیده ام. اگر چه مک کرستال ۴۰ هزار نیرو تقاضا کرده است، اما این ۴۰ هزار نفر برای ثابت نگه داشتن وضعیت کنونی است و این که اوضاع از این بدتر نشود، و گرنه اگر بخوایم به ۴ یا ۶ سال پیش باز گردیم شاید امریکایی ها مجبور باشند ۴۰۰ هزار نیرو بیاورند.

مک کرستال گفت اگر چه نمی توانیم با این نیرو و تا یک سال دیگر طالبان را از بین ببریم، اما می توانیم موضع تهاجمی آنها را به موضع دفاعی تبدیل کنیم. دلیل برای طرح پرسش پیشین این است که در بین مولوی های بلوچستان گروایی پیدا شده که آنها می گویند القاعده بسیار رادیکال و تندروست و نمی توان با امریکاییان مبارزه مسلحانه کرد یا آن را با اسلحه نابود کرد، بلکه باید راهی میانه در پیش گرفت. دلیل دیگر هم این است که عموم مردم بلوچستان بویژه مولوی های آن منطقه، عملیات شبه طالبان چندالله را محکوم می کنند.

یعنی خواهان مذاکره هستند؟

خیر، می گویند راه مبارزه مسلحانه با امریکا درست نیست. از تجربیات سیاسی هم چنین می توان نتیجه گرفت که آنها به کمک سرکوب می خواهند جناحی که خواهان زندگی است را تشکیل دهند که دیگر نمی خواهند مبارزه کنند و خواهان زندگی هستند.

تعریف دقیقی از تشکیلات و سازماندهی طالبان وجود ندارد. تنها تعریفی که وجود دارد و همه نسبت به آن سکوت کرده اند احتمالاً همین تعریف است که یک رهبری بسیار متمرکز، محدود، و محاسبه شده ای به بدنه بزرگی از سربازان پیاده وصل شده است. بخشهایی از این بدنه حتی ایدئولوژی یک هم نیستند و برای خرج خود و خانواده شان می جنگند. اگر با این طیف های پایین تماس برقرار شود و آنها را بخرند، اتفاقی در سطوح بالاتر نمی افتد. البته اگر بازسازی و حل



کرزای و کریمس در دیدار



مشکلات اشتغال و اقتصاد در افغانستان صورت می گرفت قطعاً بسیاری از افرادی که در حال حاضر پیاده سر باز طالبان شده اند می دیدند که با تجارت و کشاورزی هم می توان زندگی را اداره کرد تا بپیگذاری و اعمال خطرناک. اما از آنجا که در حال حاضر اقتصاد افغانستان در رکود زیر صفر قرار دارد و به طور مطلق دچار بحران اقتصادی است، تنها راهی که برای طیف های گسترده مردم وجود دارد این است که سر باز طالبان شوند. پولی هم که در کنفرانس لندن برای جذب این طیف در نظر گرفته شده در مقایسه با بحران موجود بسیار کم است.

■ در میزگردی که در رابطه با بلوچستان در شماره ۵۹ چشم انداز ایران منتشر شد اجماع همه حاضران در میزگرد بر آن بود که اهل سنت و بلوچ ها، عمل چندالله و محکوم می کنند و با آن موافق نیستند و شاید خواهان زندگی دیگری هستند.

□ حمله هایی که در پاکستان انجام می شود عمدتاً علیه شیعیان یا یک قوم خاص نیست، کمتر از ۱۰ درصد عملیات ممکن است علیه شیعیان باشد. افراط گری القاعده و اسلام گرایی افراطی که در پاکستان وجود دارد علیه همه اقوام و مذاهب است. هر کس با آنها نباشد آن را ترور یا متفجر می کنند. تعداد سنی هایی که در پاکستان کشته می شود در مقایسه با تعداد شیعیان کشته شده بسیار زیاد است. آنها یک جریان افراطی و پیچیده هستند و نگاهی افراطی به دنیا و جهان دارند که از درون آن هیچ انعطافی بیرون نمی آید. این مجموعه کاملاً منسجم به واقع عزم خود را گذاشته اند تا نظم موجود را به هم بیززند. از نظر آنها اگر لازم شد می توان در این میان پاکستان و افغانستان را هم فدا کرد.

■ نقش پاکستان در این میانه چیست؟

□ اگر نقش و تأثیر و نفوذ پاکستان در طرح مذاکره با طالبان را در نظر نداشته باشیم، اصلاً نمی توان جریان مسازا درک و تحلیل کرد. پاکستان در حال حاضر از زوایای مختلف درگیر افراط گرایی طالبان است و یک جنگ داخلی در پاکستان با قدرت زیاد ادامه دارد. در پاکستان چندین کانون درگیری و جنگ داخلی وجود دارد، اما با وجود همه درگیری ها و فشاری که امریکایی ها به کل سیستم و دستگاه امنیتی پاکستان می آورند تا به گونه ای آنها اسلامگرایی را سرکوب یا کنترل کنند، هنوز اسلامگرایی در پاکستان قدرت قاهر است. هنوز طیف های بزرگی از استراتژیست های پاکستانی معتقدند که افغانستان حیاط خلوت پاکستان است. پاکستانی ها به عبارتی با استفاده از طالبان و مدیریت آن تلاش می کنند افغانستان را در جنگ خود درگیرند، یعنی اگر این روند به

جایی برسد مدیریت پاکستان تا حد زیادی پشت مذاکرات و تماس با طالبان قرار دارد. نهایت این استراتژی هم این خواهد بود که با افغانستان ناامن، پاکستان امن می شود و با افغانستان امن، پاکستان ناامن. بر اساس تفکر استراتژیست های پاکستانی اگر افغانستان به امنیت دست یابد، قطعاً نخستین اتفاقی که رخ می دهد این است که تکه بزرگی از خاک پاکستان باید کنده شود، پس باید تنور طالبان و افراط گرایی همچنان داغ باشد تا اوضاع افغانستان به همین شکل کنونی باقی بماند. این چیزی است که پاکستانی ها می خواهند. از این رو گفته می شود اگر قرار باشد توافقی هم با طالبان صورت گیرد، خارج از مدیریت ISI و پاکستانی ها نیست و آنها ماجرا را با همه جزییات مدیریت می کنند. گفته می شود بخش قابل توجهی از اطلاعات و تحلیل هایی که از طالبان وجود دارد، از مجرا و کانال پاکستانی ها

تعریف دقیقی از تشکیلات و سازماندهی طالبان وجود ندارد. تنها تعریفی که وجود دارد و همه نسبت به آن سکوت کرده اند احتمالاً همین تعریف است که یک رهبری بسیار متمرکز، محدود، و محاسبه شده ای به بدنه بزرگی از سربازان پیاده وصل شده است. بخشهایی از این بدنه حتی ایدئولوژیک هم نیستند و برای خرج خود و خانواده شان می جنگند. اگر با این طیف های پایین تماس برقرار شود و آنها را بخرند، اتفاقی در سطوح بالا نمی افتد

منتشر و به امریکایی ها داده می شود. به تازگی اطلاعات خاصی از پاکستان منتشر نشده و شمار اخباری که از این کشور منتشر می شود در حال کاهش است. از سوی شمار اخباری که از افغانستان تولید می شود در حال افزایش است. من احساس می کنم بحران افغانستان و پاکستان در حال رفتن به سوی استی است که در آینده بگوییم بحران افغانستان. پاکستانی ها به گونه ای در امان قرار گرفته اند و توجه امریکایی ها را از پاکستان به سوی افغانستان کشیده اند. این خطری است که نشان می دهد ممکن است پشت این جریان ها پاکستانی ها باشند که با خیال آسوده، جریان را مدیریت می کنند و در این چارچوب تنها چیزی که برای افغانستان باقی می ماند این است که سال به سال ناامن تر شود تا پاکستان هم با دریافت کمک بیشتر از امریکاییها کشور خود را اداره کنند. هالبروک وقتی به منطقه اعزام شد مأمور ویژه افغانستان و پاکستان بود، ولی در حال حاضر هیچ خبری از پاکستان نیست و تمام خبرها از افغانستان است.

■ شاید این مدیریت مشترک پاکستان و امریکا باشد، زیرا امریکا کرده کرده تا به هند فشار آورد، گویا هندی ها به پاکستان پیشنهاد مذاکره پایدار داده اند. در مقابل پاکستانی ها گفته اند که باید منظور دقیق خود را از مذاکره بگویند. یک پیش بینی این است که پاکستان ارتش خود را از مرز هند به سوی مرز افغانستان ببرد و همزمان با فشار نظامی در افغانستان، ارتش پاکستان هم از این سو فشار بیاید و طالبان قبیچی شوند و سپس آنها را مجبور به مذاکره کنند.

□ من احساس می کنم این تغییر بنیادی و ریشه ای در پاکستان که آنها از دشمنی با هند به سوی دشمنی با طالبان و اسلامگرایی بر روند، تغییر بسیار سنگینی است. ذات جامعه پاکستان باید تغییر کند تا این اتفاق بیفتد. تحولات را نباید در پست و دو یا سه ساله دید. تحولات رابطه هند و پاکستان را باید

در مدت ۵۰ سال گذشته دید. برای حدود نیم قرن، ضدیت با هند و ستان نفس جامعه پاکستان است. پدیده جدیدی به نام تروریسم به وجود آمده که امنیت هند را هم به خطر انداخته و حمله های جدی به هند شده است. امریکا هم به هندوستان گفته توسعه ستان مطرح نیست، بلکه توسعه باید همراهِ امنیت باشد.

به میزانی که به هندی ها فشار وارد شده و مرزهای داخلی آنها ناامن می شود به همان میزان استراتژیست های پاکستانی احساس امنیت می کنند. دلیلی وجود ندارد پاکستانی ها آن فشار و اهرم تاریخی که علیه هند دارند را کنار بگذارند. برای کشوری که ۱۷۰ میلیون جمعیت فقیر و بیکار دارد، در مقایسه با هندوستان که یک میلیارد و ۱۰۰ میلیون نفر جمعیت دارد و با سرعت رویه توسعه است و تمام ابعاد آن پیشرفت می کند دنیای متفاوت است.

شما فقط قضیه هندی ها را نبینید. بحران اصلی هندوستان نیست که چه فکر می کند و چه می خواهد. هندی ها همواره ثابت کرده اند که بازیگران عاقل و منطقی هستند و بسیار حسابگرند. در این بحران ذهنیت پاکستانی ها را باید دید. آنها احساس می کنند بازی استراتژی یک ربه هندی ها باخته اند به همین دلیل نمی خواهند اهرم های فشار خود را علیه هند از دست بدهند. دلیلی که نیروهای خود را از مرز هند به سوی مناطق قبایلی نمی برند این است که می خواهند تور مبارزه و مخالفت با هند را همچنان داغ نگه دارند.

بین پروتستان ها و کاتولیک ها سال ها جنگ فرقه ای بود، ولی سرانجام تصمیم گرفته شد که به جنگ پایان دهند. جنگ های فرقه ای هزینه زیادی می برد. دین روشن فکران پاکستان و هند هم چنین دیالوگی در حال به وجود آمدن است. هندوستان، پاکستان و امریکا به این نتیجه رسیده اند که تروریسم دشمن اصلی آنهاست و ISI هم با آن درگیری جدی داشته از جمله در مسجد نعل، دره سوات و وزیرستان جنوبی. این سه درگیری با تروریسم درگیری جدی و واقعی بود، از این رو این سه کشور به آینده خود نگاه می کنند که بدون همکاری با یکدیگر و امریکائی نمی توانند امنیت خود را تأمین کنند.

پاکستان همواره به زیست در بحران عادت دارد؛ در آستانه فروپاشی، در اغتشاش، بمبگذاران، و در خشونت بودن... واقعیت پاکستان این است. نشانه های زیادی وجود دارند که نشان دهد پاکستان از این واقعیت فاصله گرفته باشد. این رقابت همواره بین امریکایی ها و پاکستانی ها وجود داشته و پاکستانی ها معامله چینی های قوی بودند و به میزانی که بتوانند از امریکا کمک بگیرند، تغییر موضع می دهند و وقتی

امتیازها و پول ها را گرفتند و خرج کردند، به جای نخست خود بازمی گردند. این بازی حدود ۴۰ ساله است که پاکستانی هلم امریکایی ها دارند. امریکایی ها هم متوجه این موضوع شده اند. به هم زدن معادلات در افغانستان و پاکستان، بسیار پیچیده است و به این سادگی علمی توان صورت بگیرد.

گویا پس از سال ها تغییراتی دیده می شود تا همکاری هایی صورت گیرد و جلوی تندروری ها گرفته شود. وقتی از خانم بوتو حمایت شد شاید از این رو بود که احتمالاً به هند نزدیک می شد و جلوی جنگ را می گرفت. بو تو در خطرات خود (دختر شرقی) چند بار خط نظامی هایی را که می خواهند با هندوستان جنگ براه اندازند را ندرامتخته کرده است. سیمور هرش خبرنگار بسیار معروف

انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان موجب به وجود آمدن یک طیف اصلاح طلب آبی یاسبز در افغانستان شد که جامعه افغانستان را تحت تأثیر قرار دادند. بسیاری از روشنفکران و تحصیل کرده های افغان که جامعه نسبتاً باز و امن ایران یا اروپا و آمریکا را دیده بودند، حول محور دکتر عبدالله جمع شدند و جریان سیاسی در افغانستان به وجود آمد که حتی اگر در انتخابات بازنده هم بود، نشان داد نیروی عظیم در افغانستان هستند. به نظر من این جریان زیر بار مذاکره با طالبان نخواهد رفت. یکی از مشاوران دکتر عبدالله گفت ما خود را برای ۵ سال آینده آماده می کنیم. این مشاوران که افراد تحصیل کرده، خوش سابقه، سالم و دقیق هستند، لابی بسیار قدرتمندی در افغانستان هستند که اصلاً هل کنار آمدن با طالبان نیستند. این طیف و مجموعه در مقابل مذاکره و دادن امتیاز به طالبان خواهد ایستاد و بدون در نظر گرفتن ملاحظات آنان جامعه افغانستان دچار ترک های جدی خواهد شد. اگر منافع و مواضع این گروه جدید در مذاکره و توافق با طالبان لحاظ نشود، امکان بروز جنگ داخلی قابل توجه است، برای نمونه در امریکا اگر حزب جمهوریخواه بخواد کار بزرگی انجام دهد، قطعاً نظر دموکرات ها را هم می پرسند و برعکس، زیرا در حال مخالفان بخشی از واقعیت جامعه امریکا هستند. اما در افغانستان این گونه نبود. حتی عبدالله در گفت و گو و نقد جریان موجود به BBC گفت، تمام اعضای کابینه ای که رای آوردند پشتون هستند و به نظر می رسد روند پشتونی کردن افغانستان به شدت ادامه دارد و این روند به مفهوم حذف جناح های غیر پشتون از افغانستان است. جامعه افغانستان به دلیل این که چند پاره و قومی است، اگر یک طیف بر این کشور حاکم باشد و طیف های دیگر حذف شوند، وارد تنش می شود. پس با وجود تمام حرف هایی که در مورد کنفرانس لندن گفته می شود، ایرادهایی هم به آن وارد است که نشان می دهد احتمالاً به نتیجه نمی رسد.

نیویورک پرس از ۵ سال سفری به پاکستان داشته و گزارش سفر خود را نوشت. در انتهای گزارش خود می گوید باید تغییرات بنیادی جامعه پاکستان را دید و سپس در مورد آن اظهار نظر کرد؛ این که بنیادگرایی در پاکستان رشد کرده امر محتومی است. هر ش می گوید ۵ سال پیش در هر مصاحبه و میهمانی که در پاکستان حضور یافتم بدون استثنا مشروب سرو می شد. اکنون پس از ۵ سال که دوباره سفری به پاکستان داشتم مشاهده کردم دیگر در هیچ جا حتی در منازل و محافل خصوصی با مشروب پذیرایی نمی شود و تنها شاهد نوشیدن چای و آب میوه بودم. این تغییر

ذاتی جامعه پاکستان را نمی بشود نادیده گرفت. وقتی ژنرال های پاکستانی که در امریکا و انگلیس درس خوانده اند، این گونه رفتار می کنند دیگر افراد عادی که با غرب تماس ندارند، حتماً باید با شدت و جدت بیشتری تغییر کرده باشند.

در این میان چه عوامل جدیدی را باید در افغانستان مورد ملاحظه قرار داد.

اگر هم توافقی با طالبان صورت گیرد، باید توجه داشت که از قضایای انتخابات افغانستان غافل نشویم تا دچار تحلیل ناقصی از مسائل افغانستان نگردیم. آن اتفاق این است که انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان موجب به وجود آمدن یک طیف اصلاح طلب آبی یاسبز در افغانستان شد که جامعه افغانستان را تحت تأثیر قرار دادند. بسیاری از روشنفکران و تحصیل کرده های افغان که جامعه نسبتاً باز و امن ایران یا اروپا و آمریکا را دیده بودند، حول محور دکتر عبدالله جمع شدند و جریان سیاسی در افغانستان به وجود آمد که حتی اگر در انتخابات بازنده هم بود، نشان داد نیروی عظیم در افغانستان هستند. به نظر من این جریان زیر بار مذاکره با طالبان نخواهد رفت. یکی از مشاوران دکتر عبدالله گفت ما خود را برای ۵ سال آینده آماده می کنیم. این مشاوران که افراد تحصیل کرده، خوش سابقه، سالم و دقیق هستند، لابی بسیار قدرتمندی در افغانستان هستند که اصلاً هل کنار آمدن با طالبان نیستند. این طیف و مجموعه در مقابل مذاکره و دادن امتیاز به طالبان خواهد ایستاد و بدون در نظر گرفتن ملاحظات آنان جامعه افغانستان دچار ترک های جدی خواهد شد. اگر منافع و مواضع این گروه جدید در مذاکره و توافق با طالبان لحاظ نشود، امکان بروز جنگ داخلی قابل توجه است، برای نمونه در امریکا اگر حزب جمهوریخواه بخواد کار بزرگی انجام دهد، قطعاً نظر دموکرات ها را هم می پرسند و برعکس، زیرا در حال مخالفان بخشی از واقعیت جامعه امریکا هستند. اما در افغانستان این گونه نبود. حتی عبدالله در گفت و گو و نقد جریان موجود به BBC گفت، تمام اعضای کابینه ای که رای آوردند پشتون هستند و به نظر می رسد روند پشتونی کردن افغانستان به شدت ادامه دارد و این روند به مفهوم حذف جناح های غیر پشتون از افغانستان است. جامعه افغانستان به دلیل این که چند پاره و قومی است، اگر یک طیف بر این کشور حاکم باشد و طیف های دیگر حذف شوند، وارد تنش می شود. پس با وجود تمام حرف هایی که در مورد کنفرانس لندن گفته می شود، ایرادهایی هم به آن وارد است که نشان می دهد احتمالاً به نتیجه نمی رسد.